

چهارشنبه نیم شب بیمار گردید و در آن روز
پنجشنبه شاگرد بست و نهم اول ربيع
روز جمعه در فن شد شور و فغان بر چهره
ناینگین بر کشید از سال این ماتم زد

بعد ربيع از سیرتالابان عظیم ایشان
روح او را برداشت با قضا سراسر
از ادم مشورتیاست که میزد و سر بر
عیسی اول و دوم هجری در مصر عید

هشتم فروری فرمود او قصه در جهان
فایز و ارا بقا گردید سه سال از جنگ

دیگر از رای میوصوف

فتار الملک حسد را علی
زینت و هستند وزارت
یعنی که وزارتش از تقدیر
در عقل فرزون ز کهنه سالان
شبه بازا جل رسید ناگاه
بست و نهم ربيع الاول
فصل هجری و عیسوی سن

نوی نیکی ز دست بر بود
تاریخ ولادتش هجتم این بود
روز میلاد بود مهیو و
در عمر شریف گر چه نوج بود
بر طائر جانانش پنجه بکشد
از گیتی عزم خلد فرمود
شکین زین سوگ بست نمود

فصلی بر خوان زونسترون

باشدر حمت بر او ^{۹۲} ~~نمیسید~~ _{۱۲}

ایضاً

باجری از کعبه این نداشت

روز نوح بر او ^{۱۳۰۰} ~~نمیسید~~ افزون

این نامه ز عیسو سے فلک نود

بزد سند باغ جنت آسود _{۱۲۰۰}

ایضاً

از تبحان عازمه نبت شد و شمار ملک

کوه رحمت فرو کوفت به تاهه آب

اسن و تاریخ و مه رحلت او تکلیف گفت

شام بست و نهم ماه ریت الا اول _{۱۲۰۰}

از محمد عبد الکریم و الا فرزند مولدین مهدی اصف

مختار ملک نیک وزیر شده کن

چون نبت و بهشت برین ناگهان ^{۱۲۰۰}

والای غمزه سن اجری نو و عس

سالار جنگ شد بسوی دار البقار و هر

	اَيْضًا	
چون ازین ارغنا فرموده که	گفته در گزارشت جمله گرسا لار جنگ	
کرد و الای حزمین تاریخ بجزی التماس		
قائز ملک بقا شد نیک سپه سالار جنگ		
	اَيْضًا	
چون فلاطون زمان مختار ملک نامور	سوی اقلیم عدم فرموده جوی پیک	
بمچنین و الا گزارش کرد سال تجریش		
راهی ملک فنا کرد سپه سالار جنگ		
	اَيْضًا	
جان بقی بسیر و چون مختار ملک از	گفت فلان شهر رحمت و خلق من جسته	
بمچنین و الای محزون سال بجزی عرض کرد		
شبهایع الدوله سالار جنگ آصفی		
	اَيْضًا	
چو مختار ملک وزیر خسرو مند	به گزارشت زوار محن رفت	

سن بجریش کرد و الا گزارش	
سوی حق مدار المصیام و کن رفت	

ایضاً

در خدمت معظم سلطان دادوسرا	دستور نام آور ملک نظام شد
----------------------------	---------------------------

فوق التقط سمنش نگرا حروف نقطه دار	
مختار ملک رور و دار اسلام شد	

ایضاً تاریخ فصلی

مختار ملک نیک وزیر دکن	در گلشن بهشت برین چونکه ناگهان
------------------------	--------------------------------

والامی غمزه سخن فصلی نموده عرض	
سالار جنگ سوی جنان رفت از جهان	

ایضاً عیسوی

مختار ملک رفت بدر بار مصطفی	بگذشت چون وزارت اقلیم صفی
-----------------------------	---------------------------

والا نمود درفش سمنش عیسوی چنین	
ناگاه شد تراب علیخان سوی نبی	

ایضاً

چون وزیر خیرخواه خسرو ملک کن	تا گهان بن مورعلت رفت در شهر جانا
------------------------------	-----------------------------------

کرد و الا عرض سال انتقالش عیوی

آه شد مختار ملک بیک انجام از جهان
شماره ۱۸۴

ایضاً بجزی

چون وزیر اعظم ملک و کن سالار جنگ	تا گهان با حضرت بیچون مطلق گردید
----------------------------------	----------------------------------

بی سرو پا گشت ای و الار شمشیرش

علم و فهم و اقتدار و نصرت و دستور و عدل
۱۳۰۰

ایضاً قطعه تاریخ جمله

کرد سردار مدار کار ملک عدلی	و وصل و اوار و اور مارا گنگ و اور
-----------------------------	-----------------------------------

کک و الا و او سال جمله در در و او

مرد و سر سالار سرور آه و او آه و او
۱۳۰۰

ایضاً

کرد سردار مدار مهام	و وصل الله و اور و او
---------------------	-----------------------

<p>ہمدہ سال گلک والا واو مرد سالار سپہ ور سالار</p>	
	<p>ایضاً</p>
<p>از قضا برو چون پیام وفات</p>	<p>نزد سالار جنگ پیک اجل</p>
	<p>نیک مختار ملک شاہ و کن کرد تقویض اوبساط حیات</p>
	<p>ایضاً</p>
<p>رفت مختار ملک نیک اعمال</p>	<p>چون سومی باغ خدای والی</p>
	<p>صورتی و معنوی بر آند سن گشت پیدا ابر الف سد سال</p>
	<p>ایضاً تاریخ در ہر چہار مصرعہ می بر آید</p>
<p>باشوق رفت سوسے بنی شہ عرب</p>	<p>مختار ملک عدل رس مجمع کما ۲۹ ۱۹</p>
	<p>سال وفات گشت زوالی مکتوب سالار جنگ شہد بسلام رسول رب</p>

ایضاً

گوی دانش بر دازیدان نامی جنگ	جون سوی عقیبی وزیر اعظم ملک
------------------------------	-----------------------------

پنجمین و الای عمکین سال هجری عرض کرد	عازم دار عدیم گردید سر سالار جنگ
--------------------------------------	----------------------------------

وله

نزد سالار جنگ اهل دول	ملک الموت یک یک چو رسید
-----------------------	-------------------------

جسم مختار یک جان نیک ۱۳۲۲	کرد تقویین دست پیک اجل ۱۳۲۲
------------------------------	--------------------------------

ایضاً

صرف یک شاه کائنات نبود	در غم و ماتم وزیر دکن
------------------------	-----------------------

های زمین پنج تخت اسے والا	آه بیرون شد از غفور و ودود ۱۳۰۶
---------------------------	------------------------------------

ایضاً

چونکه مختار مملکت شد های	بر گلگشت جنت الفردوس
--------------------------	----------------------

	یزد بسروی نوشت و الاسن	
	لکن اعلاى سلطنت شد و اسے	
	ایضا	
گشت تاریخی بیان ملک آصف و امی		مهر گردون وزارت رفت چون پیرین
	گفت با و الاسن سمت پهر سو گوار	
	نیر برج وزارت گشته پنهان بای های	
	ایضا	
تا گمان در محفل سالار سلطان ام		حضرت مختار یک آصف در آن گشت
ظلمت سرای کون مکان قضا گز	سال فی تیشی رشمرو الا تو از فوق النقط انذو کن مقصود گشته دانش و علم و کرم از احمد عبید المستریر و لا تخلص	مختار ملک دادگر کشور دکن تاریست کرد هم خود در جهان نداشت احسان بی صرف در حق بستگان نبود
نشت		

آینه کرد و ملک و کن را به نور عدل
 در روزگار هر که بجا بود پیشه اش
 و احسن تا که به برق بهر کس نماید
 و احسن تا که فرد فرید از زمانه رفت
 رحمت بر وجه پاک زیری که هم پرست
 با خود نه بر هیچ مگر نیکی عمل
 و احسن تا که همچو گلی را خزان ببرد

خود از جهان گذشت بروی خجل گذشت
 از پیش سبیه جور و جفا گذشت
 دور زمانه همچو کسی را چرا گذشت
 رفت آنچنانکه عقل و دل و خلق جا گذشت
 احسان نمود و مزد عمل بر خدا گذشت
 در روزگار شهسود و سنج گذشت
 بر و آنچنان که طاققت صبرش را گذشت

افسرد و خاطر مسموم شد انتقال گفت
 ساز از جنگ و اسب جهان فنا گذشت

الْبَيْضَاءُ

نائب فرود آمدن و کین
 بست ازین عالم سوی دارا بقار خست

میسونی میان و فاشش و لا انیکونه
 داخل فرود کس شد سالار جنگ دادگر

الْبَيْضَاءُ

راهی دارالجنان گنجینه بدین بر خراسان
۶۱۸ ۲۳

صاحب به دست نذر با خبر سالار جنگ
۳۹ ۱۹ ایشنت

سال او گوید ولای در موند جان نشا
۱۲۹۲

سیر گلزار جنان بگزید سر سالار جنگ
۱۳۱۳

طبع ز او خاکسار تا خیر احمد عبد العزیز
۱۳۳۰

فقرات چند از و الا که در ان تاریخ بجز می آید

قطعه سال وفات حاکم بنده پروردگار دستور تا مجوبی وزیر نامور بود
۱۳۰۰

چشم اشکات و معین سخاوت منبع فرنگ و مخزن عطا بود قوی و دعا
۱۳۰۰

تبار مؤمن پسند عدالت شعار به شمع مهر و زاریت بود بدر منیر آسمان
۱۳۰۰ ۱۳۰۰

امارت بود عالی مقامت در نشانی بر سن و با هر ارم صولت مدارا الهیام ملک
۱۳۰۰

دفعه از و الا

وزیر خسرو موند شهر و کن

از پشت آه بگزاشته کار ملک

سنت عیسوی عرض و الا نمود

ز عالم بشد جیف فتنار ملک
۱۳۰۳ ۱۳۰۳

ایضا

چون ازین دارنا مختار ملک آصفی	جان بحق تسلیم فرمود آن وزیر بخوا
لی سرو پاکشت امی و الاز شمشیر غمش	تظلم و نسوت و نصفت و عفو و عطا بهم رفاد ۸۱۱ ۹ ۸۰ ۱۶۰ ۶۰ ۴۰۰
از شش محمد صدیق صاحب	
<p>تراپ علی خان سالار جنگ قلاطون دوران ارسطومی عهد مروت چشمش بیان نگاه بمیدان ایثار گوسه سنی از سلطان لقب یافت مختار ملک کفاوه چنان عدل آئین داد قوی بود از پشت مردانگی بخاطر دشمن عباری بداشت بدشمن نوازی شمسیر زمین بسی ارغنه های جهان را بست</p>	<p>سپهر وزارت مبعوض نشان فریدون عصر و سکندر نشان سناوت بطبعش چو گوهر بکار ز عا تم بود از کرم صول جان ز نظمش و کنگشت رشک جان کز و تازه شد عهد نوشیرون جوان بود از و بخت اقبال و نشان دلش بود مرآت عمانی نشان بفوج بر ایم مخلص بدان کشاده بسی بسته های جهان</p>

<p>دلی چاره مرگ در کف نداشت به آونیه ماه وفات بنه روانش روان سوی ملک عدم شده حیدر آباد ماتم سرا ز شور فغان دل مردون زمین بر سر خویش افشانده خاک چرا در غمش خون نگرود جگر</p>	<p>که بیدست و پا شد چو در ماندگان بتاریخ سلخ آه شد ناگهان ز پیشم جهان چون نظر شد نمان عزا دار او گشت پیر و جوان قیامت نمایان شد اندر جهان بکاتم سید پوش شد آسمان نمیداشت مفاش به عالم نشانی</p>
--	---

بصدیق اتفاق شده سال آن

رسیده تراب علی در جهان

۱۳۰۰ هـ

از ملاحظه

<p>سیده الجموعه از ربیع و سبت و نهم از وفات نعمت نواب سالار جنگ عیش و عشرت باشد با مایه حسرت ای فلک این چه و این یاد بر ما صد رنج</p>	<p>قد سمعنا یعنی مختار لیسگی بالذلف رسته نیز طرقت بر پا شده از هر کف جمله کی نقش امید از دیده باشد بر طرف از بغایت بین جانانی محرم گشته تلف</p>
--	--

<p>عالمی از فوت او شد مبتلا می صدالم سایه لطافت اولی از سر ما دور شد از برای نظم دیوان بقا با همیشه بیش توان در جهان کتبه بکشت مثل بسیار شمشاد درین باستان بود و در انداز این چینی کفکش او سپردندی بنماک با پیشین حالیکه دشمن تم بنیاد او نهاد شوشش خشم بر پا شد از کس و نا کس زغم از کرده تغزیه اران او عالم پرست</p>	<p>جان عالم را تلف کرد می فلک ایصد کوکب قبالی الامال عباید صرف رفیق و صد ختم پیدا گشت بی تو با نظر از سافت خود اندیم میر میجا سر استرا تا چون مژدم قدسیان چون پیش او و شکت سینه چاک خاک بر رخسار کف کف چون بنیادش بر قدیم بود در اندر صد مبتلای رنج و وقت هر یکی بود از ازان بیایا ملاحتین بر خوانند تا زلف</p>
--	---

بی سر و پا گشته از شمشیر بید او ابل
نظم و عدل و علم و عقل و حکمت وجود و سر

ایضا

<p>شیشه سرش می کاید رنگ گشت با دلها فغانها هم نفس</p>	<p>خوایسته از نا لقا هر سو رنگ هم نفس در سینه با گردید رنگ</p>
--	---

هر یکی از حوریان بانامی چنگ	در حیان افکنده هر سو غلغله
-----------------------------	----------------------------

گفت ملا چیت این گفت فلک فی النسب یدخل سالار چنگ
--

سن تصنیف حاجی محمد علی رضوی المخلص به زار ساکن قصبه بدو
شماره نواتج

چو دیوان دکن رفت از جهان سزو گویند اگر ارباب دانش بیان بزم حوران بهشته بخت با هزاران عزا کرام ازین دنیا می دون عالم قدس چو دید اولاد خود را لایق نیست ملک در راه استقبال کردند دلش بشکفت گل گل از سر	به گردون از زمین شور و فغان رفت از سطوی زمانه از جهان رفت شمال گل ز لب خندان نشان رفت ز لطف خالق کون و مکان رفت ز عصیان پاک دامن بیگمان رفت ز فرط غمی بس شادمان رفت چو روح او سوی بان جهان رفت چو در بزم رسول انس و جان رفت
---	--

پی سال وفاتش گفت ز اثر

وزیر کج کلاسه در جهان رفت

ایضاً

سخی محب سول ز من تراب علی

شجاع جامع خلق حسن تراب علی

نیازمند در پنجهن تراب علی

فصیح و مابسر علم و فن تراب علی

برفت آه زوار فنا به ملک بقا

تین خاتم هست بچار نخل کریم

چو ماه عابد شب زنده دار و زاهد

زکی نعیم ارسلطوی عصر اهل با

سروش گفت به زائر برای سال فاست

عقیل نیک وزیر دکن تراب علی

ایضاً

همچو مهر انبیا مردم شد نجان ساخنک

با خدا شیدا می شاه مرسلان ساخنک

با کرا و و پاک باطن پاک جان ساخنک

خیرخواه شاه بوده هر زمان ساخنک

هست آرد او همه رود و کلان ساخنک

وقت شب آخر ماه ربیع الاول آه

متقی ابرار عابد با مروت بی ریا

نیک طینت نیک عادت نیک خو

چون بنیاد او شاه دکن را روز و شب

دشت خلایق جهان با هر که و سه در حیات

گرد ز ایر سال فوت او چنان زیب و مستم
عاقل و الا لقب حبیب مکان سالار جنگ

ایضاً

گرد چون سوی عدم عزم سفر سالار جنگ

خسرو خاور شده هم سربز هنر فلک

عیسوی شد سال فوت آن مسیحا می زمان
شد بسوی خلد روح پاک سر سالار جنگ
من تصنیف غلام عابد برادر مهدی حسین

از جرات و عقل و خرد آن فخرزین شد
بالعل و گهر رشک بد نشان عدل شد
زین دار سفر کرد و به فرودس وطن شد
یکتای زمان آوازین و این سخن شد
خلعت ز برش رفت همان تن کهن شد
زین گونه بصد در و الم صرف سخن شد

سالار سر جنگ چه فخر سار ملک
از دست سخا و کرشم خانه بهرین
فوس که چندی ز اجل گشت بهت
گریم بجمالش که بنا لم بجمالش
صد حیف شد ز حلت آن گوهر نایاب
تا رنج و فاقش ز خرد خو است چو عابد

رعیب و ترک و اوج و سخا عقل و دیانت

بی سرزمین از مردان دیوان دکن شد

سید خواجه المتخلص دوست تعلقاته علاقه جاگیرات

صد مده جانگد از قلب شکن

یعنی بر ساکنین ملک دکن

که باقیبال بود صدر زمین

بدلی چون پرور شاخ چمن

که فلک شد کبود پیراهن

شمع خاموش شد بچشم زدن

عالمی سرسبز چه مرد و چه زن

کز زمین شد با آسمان پیوستن

بامی سرکار و دای سرور من

که غمش شد ز بند تاملتدن

خاک با و ابدیده دشمن

آفتاب با آسمان فطن

های افسوس کاند رین اشنا

یک بیک و فتاد بر سر خلق

وای ختار ملک آصف جاه

آنچنان روح او تنش بگذاشت

مانش از زمین مگر بر رفت

هی شبستان شهر شد تا یک

شدن زمین محیط کسیرالم

شور و فریاد از جهان برخواست

غیر ازین نیست بر زبان جهان

نه دکن سوگوار ماتم اوست

نتوانست دید چشم فلک

حسرت بود ذات فسخ او

<p>بود بر خسر و زان روی زمین مثل او را به نیک خواهی ملک بود خلق ملاذ را محبا بم نذار و محیط مرگز خویش شد به پا مردی عدالت او کرد گردن کنشی جو همسرش چون کمر بست به دفع حسود آنچه چنین شخص را بهین که نماند فی الحقیقت به پیش تیر قضا الفرض بهر سال رحلت او</p>	<p>نیکو بود از متعیش روشن نتوان یافت در سزار دکن مردمان زمانه را مانده ن یعنی ما و ابراهیم اهل دکن از جهان نام سارق و زهرین جای نمشیر شد سپرافکن نه بجای سربانندی گردن رو بروی اجل مجال سخن چه ضعف کهن و چه روئین تن به کشادم زبان چون سوسن</p>
---	--

آسمان گفت دوست را که بگو

رفت دار و مدار ملک و کن
 ۱۳۰۰

ایستاد دو

تو غم او نکا هر جا که گم گم هوا

گفتی جبکه حبت کو مختار ملک

که شمع وزارت مقرر هوا ۱۳۰۰		بکاری شبستان میں اہل حرم
	وله	
داشت از الفت دل عالم جنگ رفت چون قلب جهان سالار جنگ ۱۳۰۰		آنکہ سالارِ جهان مختار ملک از وفات او دل مخلوق گفت
	وله	
سو ہی حبت رفت از دہر دور رفت سلمان و کن سالار جنگ ۱۳۰۰		صاحب دین و دوا مختار ملک ہا تقم فرمود سال رحلتش
	وله	
کز آب عدل شاخ کہن بر اہنہاں کرد سالار جنگ سو جنان نہنہاں کرد		مختار ملک زیب و کن منصف نہان چون رفت زینہاں بجنا گفت ہا تقم
	وله	
آنکہ عدل و داد را داد آب بر ۱۳۰۰		رشک افلاطون وزیر سلطنت
	از جہان رفت و شنش گفتہ سروش رفت باب عقل کل سالار جنگ	

وله	
چون وزیر پرهنر محنت ارملک	شد سومی فرزند سومی بیدرنگ
با تقم سال وفات او بگفت	واصل حنبت شد آن سال از جنگ
وله	
ما شهبهات افضل الوزراء	کان ابلا ببشلا باساس
فتمت عام رحمة	داخل انجلد فال قلب الناس
وله	
از انقلاب دهر دهر فنا پذیر	مختار ملک یعنی وزیر عظیم رفت
سال وفاتش از سرافسوس گفت	سال از جنگ آه بسومی نغمه رفت
از سبیل بر شاد مردم	
مختار ملک مجد ز من عادل زمان	ناگه زد دست جور اجل رفته در جهان
سال وفات خرم نمکین چنان بگفت	
سال از جنگ رحلت کرد آه از جهان	
ایضا از رو	

<p>خلدین پھوپھے جو مختار الملک آئی ہانت سے ندا چھتہ رم</p>	<p>کہا حورون سننے کہ سالار ہوا آب جای بادید یہ مختار ہر آب</p>
<p>از علی</p>	
<p>در سال ہزار و سہ صد از ہجرت احمد بچہ صد و ہشتاد و سہ از سال سیجا بود اول شام شب آدینہ کہ ناگاہ بگرفت سے و ہر شدہ چشم ہویدا فریاد کنان نالہ زبان حملہ از مرد ورد او درین آویخ و افسوس صد افسوس در ماتم او ہند فرنگ و عجم و روم چون بود تراب علی آن سیر معظم افسوس خم دکرد و بردن نالہ و سیریا</p>	<p>چون بستند و نیم روز از ما سو میں شد از ماہ دوم روز چو ہشتم سیرین شد تاریک کشیم و وجہان بومی زمین شد در ملک دکن نالہ ز جرح نھین شد کافسوس سے کاخ نشین خاک نشین شد مختار دکن جانبی دوسن بچین شد ہم نالہ بکشند و چہین شولہ بچین شد خاکشن بہ تراب علی آمینحہ زین شد گفتا کہ علی چونکہ سرا انجام چہین شد</p>
<p>بردار سگرہ و بکن نالہ و بر گو سالار جہان حیف کہ در زیر زمین شد</p>	

از تعریف محمد اکرام صاحب دانترا	
برآمد از دل این جهان نروزش الم	جهان گزشت چون خار ملک نیک صفت
بیادگار سن ارتحال او اکرام وزیر شاه دکن رفت و ای گفت علم	
از محمد رضا خان بجاور	
افسوس وزیر بود آصف تدبیر	
از تعالی	
با دین منطون بسوی علی شد	چو شمس وزار در تراب عین
ببانش نداشتند پاتق نقالے بگو نزدیک در تراب علی شد	
از قاضی	
صد افسوس ملک و حکومت گزشت سبکدوش شد هیچ یک بر نداشت بوامی عدالت بسی بر فراشت	وزیر دکن بود مختار ملک زمان و منال و زجا و چشم وزارت که تاسی و یکسال کرد

شکر ستم کش بیدشش نامند قضاتازد کرد انتظام حیدرید سومی خلد ناگاه گشته درون سن رحمتش هر کسی فکر کرد	این خلق انصاف را بر گماشت قدر نظر نه نوشت این یادداشت بد لها چها تخم فسوس گماشت مگر قاضی ما چه بستر گماشت
ز اعدا و مختار ملک اسے جوان همان سی و یک سال باید گزاشت	
تاریخ عربی و فارسی از طبع زاد از طاہر کہ در قطعہ تاریخ اسم خود	
نوشته بود	
مات الورد افضل اقران عصر	من کان للریاست کتفا مع خدا
قد خل بالجنان و تاریخ فو سالار جنگ ایکن ن الخلد ما بعداً	
ایضاً	
چو مدار المصام شد به ارم گفت طاہر بر اسے سال و فانت	ریخت از دیده اشک شاه نظام خارج از ان نظام گشت انام

ایضاً	
واقف کن رموز سلطنت سالار جنگ رفت حسرت ناک از دافناستوی	کو سبق بر دوازده سائیر مشایخ ما تم سخت است چو شمشیر کمان کیم با تمام
مختصر این است از روز وفاتش در جهان اوقتا ده در میان رنجها شاه نظام	
ایضاً	
جوهر تیغ عدالت و نطق ملک و کن در صواب با می حسن معشرت فرود فرید شیر جام و غا سالار جنگ با کرم شور ما تم در رضای حیدر آباد اوقتا	گوهر درج وزارت اختر برج شعور در سیاست ماحی هم فسادات مشور چون به فرود سن بن بوی با حور و قصور در محلات معلی شد عیان شور نشور
حاکمان ملکی و مالی همه گریان شدند اشک بیرون آید از چشم جهاندار حضور	
از محمد تقی استاد و رای سومین لعل معتمد پیشکاری	
دیوان دکن که خرد و نورای پیشانی	عالم بدمتیر سیرت و بستان ارم

هرفته که از ظلم زمان بود به ظاهر
 قانون تو ای بجاوی آن منتظم ملک
 اتفاق چنان گشت ز در بادیش سر
 در جو و وسع لطفت کرم مثل نمیداشت
 وصف خست و دوهوش و کمالات جریش
 هر چه نتوانست ولی دفع اجل کرد
 بهیسمات زبیری چنان گشت نگرود
 ناگاه به پیش ما سر او سوی چنان رفت
 از ملک نفی سال مسجای می پیری

از پر تو عدلش همگی رو به عدم شد
 محسوس تو امنیت ججا بنانی هم شد
 عطش طبع از آتیش آتش هم شد
 مدوح ملک به شمع هم شد
 صد جلد بصد طرز نوشته شد و کم شد
 اورفت ازین و هر دو بر اتفاق شد
 که مومن او بر دل خلق السلام شد
 از فرط غمش دین گیتی همه شد
 بنگر که بیک مصرع و دو تارخ رقم شد

ای وای صد افسوس چه گویم چه نویسم
 ادواب خرد خویش و ختم کرم شد

ایضاً

هر کس شنید ما در کس عظیم گفت
 مقبول بارگاه خدای کریم گفت

شایع شده چو رحمتی از انبیا
 یافت به سال فضل آن در وقت